

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بعد از بحثی که راجع به لا ضرر شد عرض کردیم عده ای از تنبیهاست هست حالا آقای خویی قدس الله نفسه این مطلب را در ضمن خود بحث فرمودند. حالا در ضمن تنبیه یا در ضمن خود بحث خلاصه آن بحث این است که در قصه سمره چطور تطبیق لا ضرر شود. یعنی آن که پیغمبر فرمود لا ضرر و لا ضرار، چطور این تطبیقش را انجام بدهیم؟ خب این از جهات مختلفی است یکیش از جهت اینکه خب این درست است یک رفع ضراری یا ضرری از آن انصاری شد اما خب این یک ضرر هم برای خود این شخص شد. به خاطر اینکه درختش را کردند به طرفش پرتاب کردند کما فی بعض النصوص.

لذا این بحثی را که مطرح فرمودند انطباق خود قضیه لا ضرر در مورد قصه سمره که در حدیث آمده است.

حالا عرض کردم به تعابیر مختلف دارد ما چون یک مدتی از متن کتاب آقای خویی خارج شده بودیم برای اینکه آقایان برایشان سهل تر باشد بر میگردیم به خود کتاب ایشان و این مسئله را باز اولاً از عبارت ایشان بعد توضیحی از خارج عرض می کنیم. ایشان فرمودند الجهة الثالثة در همان معنای حدیث، «الجهة الثالثة: في انطباق قاعدة نفي الضرر على ما ذكر في قصة سمره بن جندب، فربما يقال بعدم انطباقها عليه، لأن الضرر في تلك القضية لم يكن إلا في دخول سمره على الأنصاري غير استئذان.»، ضررش این بود که مثلاً اذن نمی گرفت.

عرض کردم جهات مختلف تقریبات مختلفی دارد. «وأمّا بقاء عذقه»، آن درخت خرمایی که داشته است «في البستان فما كان يترتب عليه ضرر أصلاً»، ضرری نبوده است که وجود آن که پیغمبر فرمودند بکنش. خب چرا کردند. حالا می فرمودند شما هر طور شده یک پلیسی هم می گذاشتند که اجازه بگیرد. اما دیگر کردن چرا؟ «ومع ذلك أمر النبي (صلى الله عليه وآله) بقطع العذق»، عذق همان درخت خرما است. خب اشکال دیگرش هم این است که خیل خب ضرر از جناب انصاری رفع شد لکن خورد به جناب این مرد که منشأ اینکه درخت او کنده شود. «فالكبرى المذكورة فيها لا تنطبق على المورد، فكيف يمكن الاستدلال بها في غيره.

و أجاب عنه المحقق النائيني (قدس سره)»، عرض کردم این جور مسائل در این کتاب های متأخر ما نسبتاً زیاد آمده است متعرض شده اند مخصوصاً کتاب هایی که تفصیل بیشتری ان قلت و قلت های بیشتری کرده اند. آقایان مراجعه کنند یک نکته فنی که بخواهیم بگوییم نه.

«و أجاب عنه المحقق النائيني (قدس سره)»، ایشان بحث لا ضررشان ذیل کتاب منیه الطالب، یک شرح مکاسب حاشیه مکاسب آخر جلد ۳ چاپ شده است. اینکه حاشیه دارد جلد ۳ جداگانه در آنجا چاپ شده است. منیه الطالب. «بما حاصله: أنّ دخول سمرة على الأنصاري بغير استئذان إذا كان ضررياً، فكما يرتفع هذا الضرر»، این شبیه نکته ای است که ما عرض کردیم حالا ایشان به این تعبیر آورده است. عرض کردیم اگر شما به کسی بگویید لا تخرج من الغرفة این به دو جور می شود یکی اینکه دست و پای شخص را ببندید که خارج نشود و یکی هم اینکه درب را ببندید بگویید خارج نشود. در حقیقت مرحوم نائینی می خواهند این طور بگویند. برداشتن ضرر به دو جور می شود. اینکه سمره وارد بستان نشود چون این منشأ ضرر بوده است و اینکه اصلاً آن درخت را بکنند. چون منشأ ضرر درخت بود. آن درخت را بکنند که این به بهانه درخت وارد این ساختمان نشود. «يرتفع هذا الضرر بمنعه عن الدخول بغير استئذان»، اگر این راهی را که ما گفتیم روشن تر بود اما خب حالا خيله خب عبارت ایشان. «كذلك يرتفع برفع علته و هي ثبوت حق لسمرة في إبقاء عذقه في البستان»، اینکه درخت خرماى او را نگه بدارند در بستان.

«فلاجل كون المعلول ضررياً»، معلول همان اجازه نگرستن است. «رفعت علته»، که وجود درخت باشد. پیغمبر راه را برای این بستند که اصل علت را بردارند دیگر این آقا نخواهد به بهانه درخت بدون استئذان وارد شود. «كما إذا كانت المقدمة ضررية»، مثال ایشان این طوری است حالا مثالی که ما زدیم خیلی واضح بود. مثلاً این مثال لا تخرج من الدار عرض کردیم تاره به این است که دست و پایش را ببندد تاره مثل این است که درب را ببندد. در هر دو صدق می کند. «كما إذا كانت المقدمة ضررية»، اگر فرض کردیم خود مقدمه ضرری بود. مثلاً گفت گوشت بخر و رفتن به بازار مقدمه گوشت خریدن است. حالا گوشت خریدن مشکل ندارد لکن رفتن مقدمه اش مشکل است بازار سر و صدا و کشت و کشتار است نمی تواند مقدمه را انجام دهد. «فانه كما ينتفي وجوب المقدمة»، خب معلوم است وجوب مقدمه که برداشته می شود، «كذلك ينتفي وجوب ذي المقدمة»، وجوب ذی مقدمه هم که گوشت خریدن است در مثال ما. مثالش خیلی واضح است گوشت خریدن برای ضرر ندارد اما مقدمه اش برایش ضرر دارد. یعنی بازار رفتن. «فإذا كان على المكلف غسل و لم يكن الغسل بنفسه موجباً للضرر عليه»، خود غسل ضرری نیست. لکن «و لکن كانت مقدمته كالمشي إلى الحمام مثلاً ضررياً»، باید برود حمام در راه جنگ و جدال است نمی تواند برود. یا مثال بهتر حالا ایشان مشی الى الحمام مثال زد. خود آب. تهیه آب. خد غسل برایش مشکل ندارد می تواند غسل کند اما اگر بخواهد مثلاً آب را تهیه کند باید پنجاه هزار تومان بدهد. این برایش ضرر دارد. خوب دقت کنید. خود غسل ضرر ندارد اما تهیه آب برایش ضرر دارد. یا مقدماتش همنا طور که ایشان فرمود كالمشي الى الحمام.

«فلا مانع من سقوط حق سمرة»، حش استنادا «استناداً إلى نفي الضرر، لكون معلوله ضروريا»، اینجا علت و معلول گرفته اند. علت را وجود درخت. معلول را دخول بدون اجازه. بدون اجازه وارد این بستان می شده است پیغمبر اکرم درخت را برداشتند که این معلول هم برداشته شود. «وفیه»، مرحوم استاد اشکال دارند «أن كون المعلول ضروريا»، اگر یک جایی معلول ضرری بود «لا یوجب إلا ارتفاع نفسه»، طبق قاعده باید همان معلول برداشته شود. «فإن رفع علته بلا موجب»، این بلا موجب خبرش است. رفع علت نکته ای ندارد. «فإذا كانت إطاعة الزوج في عمل من الأعمال ضرراً على الزوجة لا يرتفع به إلا وجوب الطاعة في ذلك العمل»، می گویند از این آقا اطاعت نکن از این شوهر اطاعت نکن. «وأما الزوجية التي هي السبب في وجوب الطاعة فلا»، نمی گوئیم زوجیت از بین برود می گوئیم اطاعت نکند. «وكذا إذا اضطرَّ أحد إلى شرب النجس فالمرتفع بالاضطرار إنما هو الحرمة دون نجاسته»، حالا مضطر شده است که نجس را بخورد فرض کنید. خب دهانش نجس می شود. این اضطرار به نجاست که نبود. اضطرار به شرب بود حرمت را برداشت. ما همان مثالی را که دیروز زدیم حکم تکلیفی را بر می دارد حکم وضعی را بر نمی دارد. ما این را کرارا توضیح دادیم. این عناوین ثانیه عده ای شان یعنی مثل اضطرار و اینها حکم ارشادی را بر نمی دارد وضعی را. حکم تکلیفی را بر می دارد. «التي هي علّة الحرمة وهكذا. وقياس المقام بكون المقدمة ضرورية الموجبة لارتفاع وجوب ذي المقدمة مع الفارق، لأنّ كون المقدمة ضرورية يستلزم كون ذي المقدمة أيضاً ضروريا»، اگر بازار رفتن منشأ ضرر باشد کشت و کشتار در آن هست عرفاً می گویند که نان خریدن برای من ضرر دارد. این عرفی است دیگر سبق عرفی دارد که خود نان خریدن. «لأنّ الاتيان بذی المقدمة يتوقف على الاتيان بالمقدمة على ما هو معنى المقدمة».

عرض کردیم مرحوم آقای خویی و دیگران مخصوصاً معاصرین بیشتر بحث مقدمیت را از این لحاظ که بحث مقدمیت چون این دو تا خودش بر هم توقف دارند خارجاً این توقف خارجی احتیاج به جعل ندارد. یعنی وقتی گفت نان بخر، هر انسان عرفی می فهمد بازار برود. خب در خانه اش نشسته است که نمی تواند نان بخرد. یعنی هم آمر می داند این می رود بازار هم مأمور می داند. لذا نکته ای ندارد که وجوب ذی مقدمه منشأ وجوب مقدمه باشد. نکته این دارد جعل وجوب بشود. لذا اینها قائل هستند که این لا بدیت و این مقدمیت امر عقلی است و نیازی به جعل ندارد. شما بگویید اگر نان خریدن واجب شد مقدمه اش هم واجب است. نه لازم ندارد. مهم این است که این گفته است که نان بخر. هم این می داند که نان خریدن بدون بازار نمی شود هم او می داند. نکته ای ندارد که جعل وجوب کند. «فضرورية المقدمة توجب ضرورية ذیها لا محالة»، البته این توجب و اینها همه به فهم عرفی است. اگر بازار رفتن مشکل شد، طبیعتاً چه می گوید؟ می گوید که گوشت خریدن مشکل است. چرا مشکل است چون بازار رفتن مشکل است. «فضرورية المقدمة توجب ضرورية ذیها لا محالة»، ضرری شدن ذی مقدمه می شود که گوشت خریدن باشد.

ما این مطالب را در بحث مقدمه توضیحات خاصی دادیم. این توهمی که یعنی مطلبی که اخیراً گفتند یا سابقاً گفتند یا بحث های که شده است آنجا توضیحات کافی را عرض کردیم. «فارتفاع وجوب ذي المقدمة إنّما هو لكونه بنفسه ضرر یا»، ضرری به نظر عرف. و الا اگر به قول آقایان به نظر دقیق جدا کردیم می گوئیم گوشت خریدن ضرری نیست بازار رفتن ضرری است. لکن در عرف می گویند می خواهید بروید گوشت بخرید ما هم همین نکته را عرض کردیم. اصولاً یکی از وجوهی که برای کسانی که گفتیم قائل به وجوبند آنها معتقدند انفعال ما یعنی به اصطلاح امروز بیاییم تأثر و انفعال را مبدأ قرار دهیم. منشأ قرار بدهیم. انفعال ما همچنان که به تکلیف به لحاظ ذی المقدمه هست به لحاظ مقدمه هم هست. این فهم عرفی است. یعنی اگر گفت برو گوشت بخر. این آقا لباسش را پوشید و سویچ را هم برداشت. به او می گویند که چرا سویچ را برداشتی می گوید که گفت برو گوشت بخر. گوشت خریدن که سویچ نمی خواهد. چون باید سوار ماشین شود بروود تا بازار. یعنی انفعال انسان از یک کلام هم نسبت به ذی المقدمه است هم مقدمه. فرق نمی کند. یعنی اگر به او بگویند که چرا سویچ برداشتی می گوید می خواهم بروم گوشت بخرم. یعنی این انفعال را لذا این بحث وجوب هم یکی از معانی اش این است. اصولاً آن جور که این بحث لفظی معذرت می خواهم کسانی که قائلند که وجوب مقدمه لفظی است یکی از نکاتش این است. معیار در لفظ خوب دقت کنید معیار در لفظ آن نیست که در فرهنگ ها نوشته اند. یا ما ابتدائاً به فهم عرفی می فهمیم. معیار در فهم آن مجموعه ای است از اعمال ما. خب معلوم است گوشت بخر در آن نخواهی بود که سوار ماشین نشو. در آن نخواهی بود که سویچ ماشین بردار. گوشت بخر در یک مفهوم است بازار برو خیابان برو مفهوم دیگری است. لکن این معیار نیست. اصلاً این وجهی است برای کسانی که بحث وجوب مقدمه را لفظی گرفته اند نه عقلی.

آنها می آیند می گویند که معیار این است. شما یک کلامی می شنوید چه مقدار به این کلام متأثرید. خوب دقت کنید مدلول لفظی آن مقدار تأثر شما به کلام است. خوب این مبانی را دقت فرمایید البته این توضیحات را ما عرض کردیم خیلی مفصل تر از این حرفها است. یکی از مبانی ای که می شود تصویر کرد برای مسئله دلالت لفظی این است. یعنی همان مقدار که شما متأثر می شوید که مثلاً پول ببرید گوشت بخرید به همان نکته هم متأثر می شوید که سویچ ماشین را بردارید. می گوید گوشت بخر. شما پول را بر می دارید. می گوید چرا پول برداشتی می گویی می خواهم برم گوشت بخرم. چرا سویچ ماشین را برداشتی؟ می خواهم برم گوشت بخرم. همان تأثیری که برای گوشت است همان تأثر هم برای مقدماتش است. این تأثر هم به کلام است. می گوید گفت برو گوشت بخر پول برداشت می گوید گفت برو گوشت بخر سویچ ماشین را برداشت. لذا این نکته ای که ایشان می فرمایند این مطلب روی همین نکته حتی عرض کردیم نکته ای که ایشان دارد حتی این را به دلالت لفظی هم کشانده اند. «فارتفاع وجوب ذي المقدمة إنّما هو لكونه بنفسه ضرر یا»، عرض کردیم به همین نکته

عرفی و الا معلوم است عنوان بازار رفتن یک عنوان است و عنوان گوشت بخریک عنوان دیگر است. دو تا عنوان است. بازار رفتن ضرری است گوشت خریدن ضرری نیست. پولش را هم دارد خیلی راحت هم می تواند گوشت بخر.

«فانّ المشي إلى الحمام لو كان ضررياً كان الغسل بنفسه ضررياً»، این کان الغسل بنفسه باز به نظر عرفی. به همین نکته ای که عرض کردیم. «مع فرض توقفه على المشي إلى الحمام»، و الا بدون آن صدق نمی کند یعنی انجام نمی شود.

این جوابی بود که مرحوم استاد داده اند البته خب ممکن است نائینی، جواب نائینی هم واضح است دیگر نائینی می گوید این که شما گفتید عرفی است آن که ما گفتیم دقیق است. آن که منشأ ضرر است مقدمه است آن که ذی المقدمه است که منشأ ضرر است.

لکن در نظر عرف می تواند هر دو کار را بکند. مثلاً اگر غسل هم به معنای مقدمه ضرری شد می تواند جلوی شما را بگیرد. چون منشأ ضرری جلوی شما را می گیرد. جلوی شما را گرفت غسل هم نمی خواهد. خلاصه کلام مرحوم نائینی است.

«وأجاب شيخنا الأنصاري (قدس سره) بأنّ لا ندرى كيفية انطباق الكبرى على المورد»، اصلاً ما نمی فهمیم حالا این خود نفس مبارک پیغمبر اکرم این انطباق را فرمودند ما از این انطباق سر در نمی آوریم. «و الجهل بها لا يضر بالاستدلال بالكبرى الكلية فيما علم انطباقها عليه»، البته اگر جهل به انطباق داشته باشیم در استفاده معنا تأثیر دارد دیگر. خیلی مشکل است. بخواهیم از لا ضرر یک حکم کلی در بیاوریم خودش در مورد خودش صدق نمی کند. خیلی بعد و بگوئیم تعبد صرف است. خب این یک چیز دیگر هم دارد و آن که لا ضرر دارای یک معنایی باشد که ما نمی فهمیم. باید خود پیغمبر یا ائمه علیهم السلام تطبیق فرمایند. علی ای حال از مرحوم شیخ هم این جور نقل شده است.

«وما ذكره وإن كان صحيحاً في نفسه، إلّا أنّ المقام ليس كذلك أي مجهول الانطباق على المورد، بل معلوم الانطباق عليه»، آن وقت مرحوم آقای خویی از این راه وارد شده اند. جواب خود ایشان. «فانّ ما يستفاد من الرواية الواردة في قصّة سمرة أمران: أحدهما: عدم جواز دخول سمرة على الأنصاري بغير استئذان»، بدون اجازه وارد نشود. این مطلب اول.

«ثانيهما: حكمه (صلّى الله عليه وآله) بقلع العذق»، که این درخت را بکند. «والاشكال المذكور مبني على أن يكون الحكم الثاني بخصوصه»، یعنی آن قلع غدق. «أو منضمّاً إلى الأوّل مستنداً إلى نفي الضرر»، این دو تا یکیش «وأمّا إن كان المستند إليه خصوص الحكم الأوّل»، آن دخول بدون اجازه. این مستند به لا ضرر است. «و كان الحكم الثاني»، اما اینکه درخت را بکن «الناشئ من ولايته (صلّى الله عليه وآله) على أموال الامّة و أنفسهم»، این تطبیقش دست حضرت بوده است. یعنی بعبارة اخرى اصل مطلب ضرر باید برداشته شود.

این اصل مطلب. دوم، اینجا چطوری برداشته شود؟ پیغمبر ولی امر است. الولی اولی بالمؤمنین من انفسهم، پیغمبر در اینجا طبق ولایتشان دستور کندن دادند. البته نتیجه اش، البته آقای خوبی ننوشته اند، توجیهش این می شود که این حکم دوم که حکم ولایی رسول الله است این هر فقیه و هر حاکمی نمی تواند انجام دهد. این خصوص پیغمبر است. یعنی تشخیص می دهد که دخول شما منشأ ضرر شده است. اما اینکه رفع ضرر را حتما به کندن درخت کنید این از شئون امامت حضرت است از شئون ولایت حضرت است. چون حضرت اضافه بر نبوت، شأن ولایت هم دارند. ای دومی که کندن درخت باشد از شئون ولایت است.

«دفعاً لمادة الفساد أو تأديباً له لقيامه معه (صلی الله علیه و آله) مقام العناد و اللجاج»، چون سعی کرد با حضرت لج بازی کند. حضرت این طور فرمودند «کما يدل عليه قوله (صلی الله علیه و آله): «اقلعها وارم بها وجهه»، از یک طرف فرمودند بکن درخت را بزن به صورتش. البته ایشان نقل فرمودند شما دو کلمه در حاشیه اضافه کنید که قطعاً جزء احکام قضایی و ارم بها وجهه نیست. حالا فوقش درخت را بکن. درخت را در صورتش بزن در آن نخواهی دید که. فوقش در بیاید که آقا بکن. این درخت منشأ فساد شد. خب بکن. ایشان از این راه وارد شده اند که «اقلعها وارم بها وجهه» و قوله (صلی الله علیه و آله) لسمرة: «فاغرسها حيث شئت»، از یک جا فرمودند بزن به صورتش از یک جا فرمودند هر جایی می خواهی برو و این را بکار. غرسش کن. «مع أن الظاهر والله العالم سقوط العذق بعد القلع»، خیلی عجیب است از ایشان که اینجا و الله العالم فرمودند. «مع أن الظاهر والله العالم سقوط العذق بعد القلع عن الاثمار، وعدم الانتفاع بغرسه في مكان آخر. فهذان الكلامان»، این دو تا کلام از یک طرف می گوید فاعلها و ارم بها وجهه از یک طرف دیگر و اغرسها حيث شئت «ظاهران في غضبه (صلی الله علیه و آله) على سمره»، حضرت ناراحت شدند بر سمره البته شاید مراد مرحوم استاد غضبی که شأن اجرایی دارد و الا عادتا قاضی نباید غضبناک شود یا حاکم. اصلاً بحثی که الآن مطرح است دست حاکم اینقدر باز نیست که غضب کند و بزند تو گوشی و لگد بزند و از این کارها. الآن بشر که رو آورده است به قانون که در شریعت هم هست همه چیز روی حساب معینی است. آن که غضب پیدا کنند «و کونه (صلی الله علیه و آله) في مقام التأديب، كما هو في محله لمعاملته معه»، این ضمیر معاملته بر می گردد به سمره. چون سمره با حضرت معامله معاند انجام داد. التارك للدنيا والآخرة. که خواندیم عبارت شیخ الشریعه که گفته است هذا الملحد. اصلاً تعبیر به ملحد کرده است. «و الاطاعة و الأدب معاً كما يظهر من مراجعة القضية بتفصيلها»، البته حالا ایشان تفصیل را فرموده اند اما عرض کردم قصه سمره در سه متن ما آمده است که اینها مختلفند. یکیش همین دو تایش را ایشان آورده است. «فتلخص: أن حکمه (صلی الله علیه و آله) بقلع العذق لم يكن مستنداً إلى قاعدة نفي الضرر، فالاشكال مندفع من أصله»، این آن که حضرت منتهی شد آن مسئله دخولش به غیر اذن بود آن حکم یک تطبیقی بود یک نوع تطبیق حضرت فرمودند برای لا ضرر. این خلاصه جوابی که مرحوم

استاد فرمودند این نحوه کار که دو تا يدلّ عليه قوله اقلعها و ارم بها وجهه و قوله فاغرسها حيث شئت می گوید این دو کلام را که با هم جمع کنیم معلوم می شود که حضرت، فهذا من الکلامان ظاهران فی غضبه صلی الله عليه و آله، از این دو عبارت، چون یکیش یک جور است و یکیش یک جور است جمعش که می کنیم غضبناکی و ناراحتی حضرت و عصبانیت حضرت استفاده می شود. عرض کردم اینها را ببینید یکدفعه بحث سر مفردات است آن جای خودش یک دفعه بحث سر کلی فکر است. آن کلی را بیشتر فکر کنید. این که دو عبارت را بیاورند یکیش گفته است فاقلعها و یکیش گفته است کذا، از این دو تا نتیجه می گیریم که حضرت عصبانی بودند خب شما ممکن است بگویید دو عبارت ثابت شود حضرت گفته اند. از کجا ثابت شد که حضرت فرمودند؟ اول گفت که ثبت العرش اول شما اثبات کنید که حضرت فرمودند چون عرض کردیم سه متن ما درباره قصه سمره داریم که متن ها با هم مختلف هستند. در یک متن لا ضرر نیامده است کلا.

پس شما قبل از اینکه وارد این بحث شوید، از کجا میگویید که این دو کلام از پیغمبر صادر شده است هر دو را با هم جمع می کنید نتیجه اش این است که حضرت غضبناک بودند عصبانی بودند. این تفکر را اصولا تمام بحث هایی که می شود اصولا این است. این تفکر مبنی است بر حجیت تعبیدی خبر می گید این خبر هم حجت این خبر هم حجت این دو قول را با هم می گیریم نتیجه اش این می شود که حضرت عصبانی بودند.

و ما عرض کردیم که قائل به حجیت تعبیدی خبر نیستیم قائل به شواهد هستیم یعنی به عکس این تصویری که ایشان فرمودند ما به دنباله شواهد هستیم تا با شواهد درک کنیم که حضرت این عبارت را فرمودند یا آن عبارت را فرموده است. ایشان مفروغ عنه می گیرد که هر دو را فرموده اند. روشن شد اصلا روی کیفیت فکر کار کنید. نه روی مفردات. اصلا روی خود اصل فکر کار بشود. از این کارها هست زیاد شده است در کتب ما. این در صورتی که بحث دقیق ترش این است که اول ثابت شود حضرت این دو عبارت را فرموده اند سپس این بحثی که الآن اشاره شده که ظاهران فی غضبه (ص). این راجع به این مطلب ما با آقای خویی.

و اما خلاصه بحث اول عرض کردیم کرارا و مرارا و تکرار دیگر تکرار نمی کنیم این روایت مبارکه ای که وارد شده است دارای سه متن پیش ما است. و پیش اهل سنت هم تقریبا سه چهار متن دارد. ما چون قائل به حجیت تعبیدی نیستیم لذا الآن نمی توانیم بگوییم که مثلا این متن بالخصوص در این متن ها یکیش پیش ما موثق است. بگوییم حالا چون پیش ما حتی اگر موثق هم باشد قبول تر از دیگران است. و عرض کردیم در متون اهل سنت اصلا لا ضرر ندارد. این بحث آقایان اصلا کلا، ببینید شیخ انصاری هم در انطباق لا ضرر گیر کرده است. عرض کردیم وجوب ضرر در یک مورد معنایش این نیست که استناد به لا ضرر، خب خواندیم موطع مالک را خواندیم در آن قصه

ای که از آن مردک دومی نقل می کند نمی گوید لا ضرر. می گوید این منشأ ضرر را باید برداری. باید این آب را از این زمین رد کنی. خوب دقت کنید نمی گوید فانی سمعت رسول الله يقول لا ضرر و لا ضرار. چون عرض کردیم مسئله ضرر ارتکازی بشر است. بالأخره شما هر جا ضرر باشد جلویش را می گیرید دیگر این احتیاج به تعبد خاص ندارد که. اینکه شما خیال کنید اگر این قصه آمد حتما باید حتی اگر در آن کلمه مضار یا ضرر بود حتما باید لا ضرر هم دنبالش باشد. عرض کردیم در تمام متونی که من دیدم حالا اگر آقایان دیدند بعدها از اهل سنت هیچ کس این متن لا ضرر را ذکر نکرده است. قصه سمره را هم نقل کرده اند تصادفاً تا جایی که من دیدم همه هم منحصر از امام باقر. و لذا هم اشکال کرده اند که آیا امام باقر اصلاً یعنی قبول کرده اند که امام باقر زمان سمره به دنیا آمده است اما از ایشان درک کرده باشد قبول نکرد هاند. تفکرات خودشان است اما تفکرات باطل خودشان.

پس این مطلب روشن شود که بحثی که الآن مطرح است اولاً این است. ثانیاً عرض کردیم سه تا متن پیش ما هست در یکیش لا ضرر هم نیست. در یکیش هم انک رجل مضار نیست. آخره یک وقتی که مرحوم شیخ می فرمایند انطباق این ما سر در نمی آوریم و آقای خویی می فرمایند باید انطباق را جور کنیم این ها مبنی است بر اینکه اصل این باشد و کبری و انطباق باشد تا وجه انطباق را پیدا کند. پس این یک مطلب. مطلب دیگری که عرض کردیم این به این معنا نیست که هر دو کلام را صادر بدانیم و بعد بگوییم این در مقام عصبانیت است حضرت. ما به نظرمان این است که دنبال این باشیم که آن متنی که از پیغمبر صادر شده است چیست این که می گوید فاغرسها حیث شئت این ظاهر است که درخت را در حالی کنده است که قابل کاشتن است. یعنی حضرت تشخیص داده اند وجود درخت در خانه انصاری منشأ مشکل است. درخت هم ملک خود سمره است. حضرت کنده اند فرموده اند برو هر جا که دوست داری بکار.

س: این کنایه نیست؟

ج: احتمال دارد چرا. اما آن عبارت فارم بها وجهه این ظاهر است که آن درخت قابل استفاده نبوده است. این ه ایشان آمده اند مفروغ عنه گرفته اند که هم این صادر شده است هم آن صادر شده است و در نتیجه ایشان عصبانی و غضبناک بودند البته شأن حضرت بعید است الآن قاضی می گویند نباید غضبناک باشد عصبانی باشد چه برسد به حضرت. چه عن حضرت بعید است که چون عصبانی شدند حکم عجیب و غریبی فرمودند. خیلی بگویند آقا همان حرف شیخ انصاری که ما سر در نمی آوریم هر چه پیغمبر تعیین فرمودند. این که خیلی اسان تر از این سنخ حرفهای این طوری است.

کیف ما کان به ذهن ما می آید که این فاغرسها حیث شئت یک مفهوم عرفی دارد که این درخت قابل نقل بوده است و ارم بها وجهه یک مفهوم عرفی دارد که درخت قابل نقل نبوده است. با این کندن از بین رفته است. و عرض کردیم در کتب عامه. این روایت در ما نیامده است. البته اشکال نکنید بگوییم شما در فهم روایات به کلمات عام هم نگاه می کنید. البته ما دنبال وثوقیم می خواهیم وثوق پیدا کنیم. در بعضی از روایات عامه همه شان هم نیامده است که این یک درختی بوده است حدود یکساله. کأنما یک بستانی داشته است این مردک سمره یک درخت نوع خوبی بوده است از خرما مثل امروزی ه امی گویند قیس مثل شمس در مقابل زردآلو درختی که جنس بسیار خوبی داشته است و جوان هم بوده است. سمره بستانش که به انصاری می فروشد این درخت را استثنا می کند. چون خیلی درخت خوبی بوده است. بعد می آمده است به آن سر می زده است. انشاء الله عرض خواهیم کرد بعد هم شاید بیاید سابقا هم اشاره کردیم که اولاً خود پیغمبر اکرم راه قرار دادند که هر کسی درختی در بستان داشت حق عبور و مرور در بستان را دارد. خب ممکن است بیایند بگویند حق عبور و مرور یک راهی قرار داده که زن و بچه این نبیند. من باب مثال. پس بنابراین اصل اینکه این درخت چطوری بوده است خیلی الآن برای ما واضح نیست. یک طریق همین است که الآن به شما عرض کردم. می گوید این روایت این طور گفته است آن روایت ان طور گفته است یک طریق دیگر این است که نه، دو سه متن اهل سنت دارند سه متن هم ما داریم در میان متون ما آن متن صحیح و معتبر را می گیریم. دیگر این امور را بررسی نمی کنیم که آیا چه بود چه نبود متن دیگر چه بود. این امور را دیگر بررسی نمی کنیم. این روشی است که غالباً مثل آقای خویی هم دارند. که اگر در یک مسئله ای سه تا چهار تا روایت بود تعابیر مختلف بود گذشت سابقاً مثلاً أفیونس بن عبد الرحمن ثقة اخذ عنه معالم دینی که مرحوم آقای نائینی به این تمسک کرده است در حجیت خبر واحد. ثقة اخذ عنه معالم دینی. ما این را توضیح دادیم شاید قبل از ما نگفته باشند.

این سه متن در کتاب کشی آمده است. هر سه هم در کتاب کشی از راوی واحد. عبد العزیز بن مهدی. لکن در این سه متن در دو متنش ثقة نیست. فقط در یک متنش ثقة است. در آن دو متن است اخذ عنه معالم دینی. ثقة در آن نیست. در دو متنش ثقة نیست. فقط در یک متنش ثقة است. البته این هم از باب قضایای اتفاقیه، همان متنش که در آن ثقة است سندش معتبر است. آن دو تا دیگر هم معتبر نیستند. آن دو تای دیگر که ندارند معتبر نیستند این که دارد معتبر است. این که ثقة دارد. لذا یک روشی است من این روش ها را به شما عرض کنم یک روشی است در حوزه های ما که وقتی سه متن، چهار متن مختلف پیدا شد آن که سندش معتبر است آن را قبول کنید. کار به بقیه متون نداشته باشید. این تفکر هم عرض کردم تمام آن ریشه ها را فکر کنید این تفکر هم مبنی است بر حجیت تعبدی. می گوید ما تعبد به این

داریم به بقیه نداریم. این حجیت تعبدی معنایش این است. در مقابل این می گوید ولو سند بقیه هم واضح نیست روشن نیست لکن چون نقل شده است بدون کلمه ثقه ما وثوق به ثبوت این کلمه نداریم.

در مرحله وثوق کسانی که دنبال وثوقند و تجمیع شواهد هستند لازم نیست که حتما شواهد را از خبر معتبر بگیرند. ممکن است از خبر غیر معتبر هم بگیرند. علی ای حال ما متون متعدد از این روایت داریم در یک متن اهل سنت دارد که درخت جوانی بوده است. از ظاهر آن عبارت معلوم می شود که کندن آن درخت مضرّ نبوده است. بعدش هم من عرض کردم این هم ما اضافه کردیم حالا فرض کنید اگر تا او اسط زمستان بوده است وقت نقل درخت است آن وقت. این هم نقل نشده است. در هیچ متنی من ندیدم که این قصه کی واقع شده است. در تابستان بوده است در بهار بوده است چون به لحاظ درخت اینها تأثیرگذارند. پس یک متنی اهل سنت دارند که یک درخت جوانی بوده است. ظاهر آن متن این است که کندنش ضرری نبوده است. خوب دقت کنید. یک متن هم ما داریم فاغرسها حیث شئت ظاهر این هم همین است. ظاهر فاغرسها حیث شئت هم همین است که این ضرری نبوده است. یعنی حضرت می فرماید بگیرش هر جایی می خواهی بیانداز. درست است در اول مال تو بود لکن ملک است بگیر بکن برو هر جایی که می خواهی بکار. پس بنابراین خوب روشن شد کیفیت تفکر پس تفکر این است بنا بر حجیت تعبدی می گردیم همان سندی که معتبر و صحیح است می گیریم بقیه را به آن نگاه نمی کنیم. و آنچه که در سند آمده است طبق آن حکم می کنیم. هر چه در آن آمده است. یک راه دیگر هم همین راهی است که اینجا البته آقای خویی این کار را نمی کند ایشان اینجا این کار را کرده اند. عادتاً این کار را نمی کند این مال زمان قبل ایشان است. عادتاً وقتی دو متن باشد آن متن معتبر را می گیرد اگر هر دو معتبر است هر دو اگر هیچکدام هیچ کدام معتبر نیست. آن متن معتبر را می گیرند طبق آن متن جلو می روند. دنبال اینکه این متن را با متن غیر معتبر مقایسه کنند نیستند. آقای خویی دنبال این نیست. یعنی اگر الآن ایشان تدریس می فرمودند این نکته ای است که من عرض می کنم. ایشان از این دو تا متن آن را که معتبر است می آوردند آن را هم که معتبر نبود حذف می کردند.

این را اصطلاحاً طریقه اخباری ها به یک معنایی یعنی دو تا متن هم هر دو را می گیریم. یکیش معتبر است یکیش غیر معتبر ما هر دو را می آوریم. خیلی دقت روی معتبر و غیر معتبرش نمی کنیم. این راه دوم.

راه سوم هم راهی است که ما عرض می کنیم. کاری به معتبر و غیر معتبر البته معتبر ارزشش بالاتر است نتیجه نهایی حصول وثوق و اطمینان است. ما الآن وقتی یکی می گوید فاغرسها حیث شئت یکی می گوید وارم بها وجهه، وثوق نداریم دقیقاً کدام است. چون فاغرسها حیث شئت یعنی قابل نقل بوده است. وارم بها وجهه یعنی قابل نقل نبوده است عرف این را می فهمد دیگر دو متن الآن در اختیار ما است

یکیش این است که قابل نقل بوده است برو بکارش یک متن هم این بوده است که قابل نقل نبوده است. الآن برای ما واضح نیست. راست این مطلب.

لذا قرائتی نداریم که کدام یکی. آقای خویی هر دو را قبول کرده اند حمل کرده اند بر عصبانیت پیغمبر اکرم و اینکه پیغمبر عصبانی و غضبناک شدند. و طبق عصبانیت حکم فرمودند. پس یک بحث سر کیفیت خود این مسئله است و آن نظری که در این مسئله می شود و راه بحث. یک بحث اینکه بالأخره ما چطور کیفیت انطباق بدهیم البته آقای خویی من حالا سابقا هم البته خیلی وقت است هفده هجده سال پیش لا ضرر را گفتیم خیلی بیشتر می شود. آقای خویی بعد امروز نگاه کردم در ذیل در وسط های تنبیه اول که صفحه ۶۱۹ می آید این نکته را هم عرض بکنم ایشان البته تا به حال در ذهن ما نبود ایشان این مبنا را دارند. ایشان در اینجا یک تعبیری دارند که لا ضرر نفی باشد لا ضرار نهی باشد. چون ما این مسلک را از آقای سیستانی دیده بودیم خیال می کردیم از تصورات ایشان است. تفکرات ایشان است. غرض به تقریب ان المراد من النفی فی هذه الفقرة هو النهی. ایشان لا ضرر را نفی گرفته اند لا ضرار را نهی گرفته اند. خب برای ما تعجب آور بود ایشان هم دارند. اما تا به حال در ذهنم نبود. نمی دانم مبنای ایشان بود یا ایشان اینجا می گفت که از باب

و ذلك ان الضرر امر خارجي كون الشخص في مقام الاضرار بالغير فلا معنا لنفيه تشريعا. معلوم نیست نفی باشد باید نهی باشد. کما لا يصح حمله على الاخبار ان عدم تحقق الاضرار في الخارج. للزوم الكذب. لا محاله يكون المراد منه النهی. می گویم چون برای من تازگی داشت امروز خواندیم چون در این متن حدیث هم ممکن است تأثیر گذار باشد. النهی عن كون الشخص في مقام الاضرار. فیدل على حرمة الاضرار بالغير بالاوليه القطعيه و لا يلزم من حمل النفي على النهی في هذه الفقرة التفكيك بين الفقرتين. چون یکیش نفی است یکیش نهی است. لان المعنا في هو النفي. غایه الامر كون النفي في فقره الاولى حقيقيا و في فقره الثانية ادعائيا. که از آن نهی فهمیده شود. این هم چون مطلب جدیدی بود این هم یک مقداری تأثیرگذار است در فهم انطباق. فردا انشاء الله تعالی.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين